



«اریک کلپتون»؛ چهره‌ی شمایل‌گونه‌ی بلوز

goltash@aol.com
محسن گلتاش

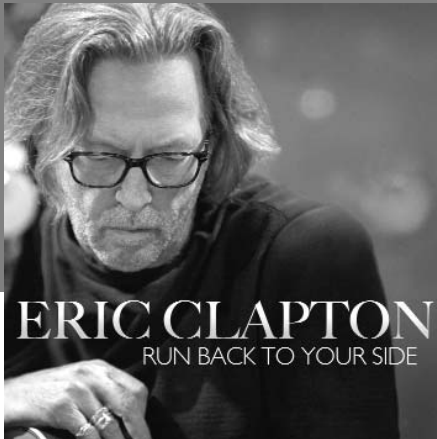
مقدمه

و فرهنگ لغات، بلوز به سبکی از موسیقی گفته می‌شود که در میان سیاهان جنوب آمریکا رایج بوده و معمولاً ریتم آن در آکورد سه و هفت، نیم نُت نزول می‌کند.

آنچه به طور خلاصه در جملات بالا ذکر شد، تعبیری است سطحی از موسیقی بلوز که در ذهن اغلب افرادی که با این سبک آشنا هستند، جای دارد. اما از جانی دیگر باید اضافه کرد که نه تنها بلوز موسیقی بردگی، ستم‌دیدگی و مظلومیت نبوده است، بلکه به سادگی می‌توان آن را موسیقی میهمانیها، جشنها و خوشیها دانست، چراکه اولین طنین آن در یکصد سال پیش در جنوب آمریکا، صدای رفاه، آزادی و شادمانی بود و موجب تشویق و دلگرمی اشخاص در مشاغل و هنگام کارهای روزمره‌شان می‌شد. نحوه‌ی خواندن و نواختن بلوز کاملاً احساسی بود، به گونه‌ای که به مجریانش آزادی بی‌حد و حصری می‌بخشید تا با الگوی ساده آن بداهه‌نوازی و بداهه‌خوانی کنند. درست پس از اتمام جنگ دوم جهانی به صورت یک سبک تدوین‌شده در موسیقی آمریکایی جایگاه ویژه‌ای یافت و با به شهرت رسیدن هنرمندان این رشته: «مادی واترز»، «بیک برونزی» و «ویلی دیکسون» مورد پسند عامه قرار گرفت. سپس در سالهای پنجاه به انگلستان و ایرلند اغلب در میان سفیدپوستان نفوذ کرد و همین سفیدپوستان با بازگرداندن بلوز به خاک آمریکا صاحب شهرت و ثروت شدند. سفیدپوستانی که یکی از آنها اریک کلپتون بود.

الف) مطلب پیش‌رو به جای آنکه ترجمه‌ای از یک یا چند متن مستقل باشد، یک تألیف جامع از مقالات جداگانه‌ای است که درباره‌ی این اسطوره‌ی موسیقی گردآوری شده است. از آنجاکه دو نسل از مشتاقان موسیقی طی ۴۵ سال اخیر، با آثار اریک کلپتون آشنایی داشته و موضوعاتی درخصوص کارهای او شنیده و خوانده‌اند، سعی بر آن شده است تا جایی که ممکن است به ناگفته‌هایی از کاربرد هنری وی بپردازیم. می‌دانیم پرمخاطب‌ترین و مؤثرترین نوع فرهنگ و هنر، موسیقی و سینما محسوب می‌شوند و از این بابت موسیقی یک قدم از سینما (هنر هفتم) جلوتر است، چراکه موسیقی دم‌دست‌تر و سهل‌الوصول‌تر و با امکانات موجود، در هر کجای جهان قابل دسترسی است. به این نکته هم واقفیم که درک هر محصول فرهنگی، آشنایی با آن را می‌طلبد. پس بنابراین در مجموع مطلب حاضر، نهایت دقت و توجه در شناساندن آثار موسیقایی این شخصیت هنری با استفاده از مطالب نشریات معتبر موسیقی «Total Guitar»، «Rolling stone»، و «Classic Rock» به منظور تنوع بیشتر برای خواننده، منظور شده است.

ب) بیش از تمام سبکها در موسیقی، بلوز بحث‌انگیز بوده است. به اصطلاح عوام، بلوز در موسیقی به سبکی گفته می‌شود که اصیلت آن میراث دوران بردگی سیاهپوستان در آمریکا است، سیاهانی که رنجهای زندگی را در قالب اشعار غم‌انگیز می‌خواندند. در واژه‌نامه‌های موسیقی



پیش درآمد:

نوشتن درباره‌ی اریک کلپتون هرچند فشرده و گذرا به حجمی قظورتر از کتابی که از بیوگرافی وی در سال ۲۰۰۷ منتشر شد، نیاز است. از آنجاکه بسیاری از علاقه‌مندان موسیقی با نام این نوازنده‌ی بزرگ گیتار از دیرباز آشنا هستند، در صفحات پیش رو کوشیده‌ایم به ناگفته‌هایی از کاریر هنری و زندگی وی بپردازیم. نباید فراموش کرد که در واقع مطالعه پیرامون هریک از اساتید موسیقی، بخشی از تاریخ موسیقی در فرهنگ عامه است. از سال ۶۸ میلادی تاکنون سنت نشریات معتبر موسیقی بر آن بوده است که هرچند سال یک بار بهترین نوازندگان گیتار تاریخ موسیقی را فهرست کنند. برخی از نشریات، انتخاب را به عهده‌ی خوانندگانشان می‌گذارند، برخی دیگر به عهده‌ی هیئت تحریریه آن نشریه و گاهی هم انتخاب توسط نوازندگان مطرح گیتار انجام می‌شود. به هر حال با توجه به اینکه سلیقه‌ها متفاوت است و ویژگی داوری بر سلیقه‌های شخصی استوار است، آنچه در فهرست یکصد نوازنده‌ی برجسته‌ی گیتار در این چند دهه دیده شده، این است که معمولاً تعدادی بسیار محدود از لیستها خارج می‌شوند و اسامی تازه، جای آنها را می‌گیرند، دلیلش هم روشن است، نوازنده‌ی اسطوره‌ی گیتار هر ساله به وجود نمی‌آید. اسامی منتشره در هر نشریه کمی با دیگری متفاوت است، اما شباهتها بسیار نزدیک. شواهد آماری نشان داده است که از سال ۶۸ تا این تاریخ نام اریک کلپتون هیچ‌گاه از جدولهای رده‌بندی، خارج نشده است. هرچند کلپتون در سال ۲۰۰۱ به سالن مشاهیر آهنگساز دعوت شد، ولی آنچه درباره‌ی وی با اهمیت است، سبک خاص او در نواختن گیتار و کاراکتر منحصر به فرد او در مقام یک موسیقی‌دان می‌باشد.

کسانی که با گیتار آشنا هستند، به این نکته

واقفاند که تواناییهای تکنیکی و مشخص هر نوازنده‌ی گیتار ممکن است از طریق نواختن ریتم

باشد و یا ملودی. البته این احتمال هم هست که یک نوازنده‌ی گیتار برای یک آهنگ خاص، از هر دو مورد استفاده کند. برای کلپتون، نواختن ملودی عمدتاً در محور کارهایش قرار داشته است. حال به این نکته‌ی قابل تأمل می‌رسیم که بسیاری از صاحب نظران معتقدند: گاهی مهم نیست که نوازنده، چه می‌نوازد، بلکه مهم آن است که چگونه می‌نوازد.

کلپتون: منشأ علاقه و اهداف من در نواختن گیتار، کیفیت طنین و نوای آن بود، یعنی طریقی که ساخته می‌شد تا طنین صدایش هماهنگ صدای انسان باشد. یادم می‌آید در همان اوایل که من هنوز از گیتار غیر برقی یعنی acoustic استفاده می‌کردم، «هنک ماروین» (Hank Marvin) در گروه «شدوز» (The Shadows) به محبوبیت خاصی رسیده بود. او مبتکرانه اصوات واضح و صاف را به دور از صداهای ناهنجار که ترکیبی متمیز از ملودیهای شیرین روی ضربهای قوی ریتم راک بود، در گیتار می‌آفرید و از گیتار «استراتوکستر» (Stratocaster) به شایستگی استفاده می‌کرد.

زندگی‌نامه:

اریک پاتریک کلپتون (بعدها با نام خلاصه‌شده‌ی اریک کلپتون) در سی‌ام ۱۹۴۵ در ریپلی (سوری) انگلستان چشم به جهان گشود. پدر اریک، یک خلبان کانادایی بود که در جنگ دوم جهانی مدتی از دوران خدمتش را در انگلستان گذرانید و پس از خاتمه‌ی جنگ به کانادا برگشت. اریک، ماحصل عشق آزاد بین مادرش و آن مرد بود و تا ۵۳ سالگی از این واقعیت اطلاعی نداشت. بعد از تولد، مادرش مراقبت از او را به عهده‌ی مادر خودش یعنی مادربزرگ اریک واگذار کرد و او همیشه در این تصور بود که مادر واقعی‌اش اوست. کلپتون، نام

فامیل شوهر مادربزرگ اریک بود که به وی اطلاق می‌شد.

وقتی کلپتون به سن پانزده رسید، تحت تأثیر نوازندگان گیتار سیاهپوست سبک بلوز همچون «بی. بی. کینگ» (B.B. King)، «جان لی واترز» (Muddy Waters)، «جان لی هوکر» (John Lee Hooker) و «بادی گای» (Buddy Guy) به آموختن گیتار پرداخت، اما قبل از آنکه به صورت حرفه‌ای وارد عالم موسیقی شود، طراحی شیشه‌های رنگی را پیشه کرد. در سال ۱۹۶۳ بعد از اخراج از کالج هنری، توسط هم‌کلاسی‌اش «کیت رلف» (Keith Relf) که خواننده‌ی گروه انگلیسی «یارد بردز» (The Yard) بود، به آن گروه ملحق شد. کلپتون هجده ماه در گروه پنج نفره‌ی یارد بردز در سمت نوازنده‌ی گیتار گروه بود و بعد از آن به جمع نوازندگان جان مایال به گروه «Bluesbreakers» (John Mayall's) پیوست. در زمانی که بیست سال داشت، تکنیک مسحورکننده‌اش در نواختن گیتار به تدریج موجب شهرت فراگیر او در صحنه‌ی موسیقی بریتانیا گردید.^۱

یک سال بعد، اریک تقلید از مشاهیر بلوز را کافی دانست و تصمیم به تشکیل یک گروه تازه با سلیقه‌ی خودش گرفت، لذا در سال ۱۹۶۶ بنا به پیشنهاد «جینجر بیکر» (Ginger Baker-طبال) به اتفاق «جک بروس» (Jack Bruce-نوازنده‌ی گیتار باس)، گروه «کرم» (Cream) را بنا نهادند. کرم یک گروه در سبک بلوز خالص نبود، بلکه آمیزه‌ای از موزیک راک و بلوز بود. نیمی از آهنگهای کرم متعلق به دیگران بود که گروه صرفاً آنها را به زیبایی دوباره‌نوازی می‌کرد، به گونه‌ای که از اجرای اورجینال آن آهنگها، شنیدنی‌تر می‌شد. از آنجاکه کلپتون به ارزش موسیقایی «رابرت جانسون» واقف بود، اغلب آهنگهای او را در طول فعالیتش با اجرای خود کاور کرده است.



یکی از آن آهنگها «تقاطع» (Crossroads) نام دارد که در زمان برپایی کرم، های لایت کنسرت‌های گروه محسوب می‌شد و بعد از انحلال گروه تاکنون هم، کلاپتن در تمام کنسرت‌هایش آن را اجرا کرده است.

کرم، در طی دوران فعالیت، به طور دائم در حال کنسرت در سالن‌های چند هزار نفری و تئاترهای معروف بود و در فواصل بین تورها مبادرت به تمرین و ضبط آهنگ‌های تازه‌شان می‌کردند. از ماه فوریه ۶۸ یک سری تور کنسرت شش ماهه را در آمریکا شروع کردند که علاوه بر استقبال کم‌نظیر طرفدارانشان، از لحاظ آمار طولانی‌ترین مدتی است که یک گروه موسیقی انگلیسی در ایالات متحده کنسرت داده است. این تور چشمگیر و در عین حال طاقت‌فرسا در صدها تئاتر، سالن و استادیوم برگزار گردید. در ماه آوریل در شرایطی که سه ماه از اجرای کنسرت‌ها را پشت سر گذاشته بودند، گروه برای رفع خستگی، استراحت کوتاهی نمود. در طی این استراحت کوتاه‌مدت، اختلاف سلیقه درباره‌ی نحوه‌ی اجرای آهنگ‌ها بین اعضا آغاز شد، ولی به هر جهت تا پایان ماه ژوئن کنسرت‌ها را به اتمام رساندند و یک آلبوم شامل دو صفحه (۳۳ دور) با عنوان «Wheels of fire» که به صورت زنده از همان کنسرت‌ها ضبط شده بود را در اوت ۶۸ منتشر کردند. به رغم اینکه آمار فروش صفحات گروه به رقم رضایت‌بخشی می‌رسید و بلیت‌های کنسرت‌هایشان به سرعت فروخته می‌شد، تنش بین اعضای گروه بالا گرفت و سرانجام تصمیم‌شان بر آن شد که بعد از یک سری تور کنسرت خداحافظی در آمریکای شمالی، گروه منحل شود. دو کنسرت پایانی آنها در رویال آلبرت هال لندن (نوامبر ۶۹) بود که آلبوم «of fire of fire» به صورت زنده از همان کنسرت ضبط شد و به دنبال آن کرم از صحنه‌ی موسیقی کنار رفت. آنها در طول سه سال تلاش پر ثمر، چهار آلبوم با عناوین (۱۹۶۷) Fresh Cream، (۱۹۶۷) Disreali Gears، (۱۹۶۸) of fire، (۱۹۶۹) Goodbye Cream از خود به یادگار گذاشتند.

اما برای کلاپتن، این تازه اول راه بود، او بلافاصله به اتفاق «استیو وین وود»، «جینجر بیکر» و «ریک گرچ»، افرادی با سابقه که همه‌ی آنها را از قبل می‌شناخت، سوپر گروهی^۴ با نام «Blind Faith» را شکل داد. با احتساب کنسرت‌ها و تک آلبومی که از آنها انتشار یافت (۱۹۶۹) Blind Faith این گروه فقط کمتر از یک سال دوام آورد. کلاپتن بدون ائتلاف وقت به جمع Bonnie and Friends and Delaney پیوست و به طور موقت با آنها به نوازندگی پرداخت. در همین زمان، دعوت «جان لنون» را هم پذیرفت تا در گروهی که وی با عنوان

«Plastic ono Band» تشکیل داده بود در کنسرت شهر تورنتو حضور یابد. از این کنسرت مشهور که در اوج اعتراضات سیاسی جان لنون به انجام رسید، صفحه‌ی ۳۳ دور «۱۹۶۹-Toronto Live Peace in» به چاپ رسید. گرچه از جانب گروه‌های مشهور از کلاپتن دعوت می‌شد تا به آنان ملحق شود، اما وی ترجیح داد که به طور مستقل به نواختن و خواندن در سبک مورد علاقه‌اش بلوز بپردازد و لذا در پایان سال ۷۰ اولین آلبوم تکنوازی‌اش را انتشار داد که این روند تاکنون ادامه یافته است.

حفظ ارزش‌های سنتی

کلاپتن، چهره‌ای که در این سالها همه می‌شناسند، با آنچه در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۶۰ میلادی به شهرت رسیده بود، کاملاً متفاوت است. در آن روزها که جنبش‌های فرهنگی در حال شکوفایی بود و موسیقی سهم عمده‌ای از آن جنبش‌ها را به خود اختصاص می‌داد، برای استعداد‌های نوین و خلاق که نطفه‌ی جنگ دوم

کلاپتن شعر آهنگ «لیلا» را از خمسه‌ی نظامی گنجوی شاعر ایرانی که یکی از بخش‌های آن داستان لیلی و مجنون است و در آن معبود (لیلی) برخلاف خواسته‌اش با دیگری ازدواج می‌کند و سرنوشت آنها به مرگ غم‌انگیز عاشق و معشوق منتهی می‌شود و سپس به هم ملحق شدن در زندگی بعد از مرگ، الهام گرفت و سرود

جهانی بودند فرصتی به دست آمد تا وارد عرصه‌های فرهنگ عامه شوند و شایستگی‌های خود را در معرض قضاوت عموم نشان دهند. در آن فرصت استثنایی، همان‌طور که ذکر شد، بیشترین سهم نصیب موسیقی گردید.

کلاپتن یکی از همان استعداد‌های جوان بود که خیلی سریع توانایی و خلاقیت خود را به اثبات رسانید. او در سایه‌ی گروه‌های موفق موسیقی، ابتدا فقط به عنوان عضوی از آنها ظاهر می‌شد، ولی دیری نگذشت که لقب قهرمان گیتار را به او اختصاص دادند. هنگام اجرای آهنگ‌های تنها آلبومی که با جان مایال کار کرد، یک گیتار «لس پل» (Les Paul) را به یکی از آمپلی‌فایرهای مارشال وصل کرد و صدایی را خلق کرد که تا آن موقع شنیده نشده بود. او هیچ‌یک از حرکات فیزیکی و نمایشی نوازندگان سرشناس گیتار آن زمان مثل «جیمی هندریکس»، «پیت تاون سند» و «جف بک» را انجام نمی‌داد. هنگام نواختن، بازوهایش حرکت دوار نداشتند، خودش را بالا و

پایین نمی‌انداخت و در پایان کنسرت‌ها هم گیتار و آمپلی‌فایر را خرد نمی‌کرد. به جای این عملیات، او ساکن، همچون نقطه مرکزی گردباد، فقط حرکت انگشتانش روی سیم‌های گیتار بود که امواجی عظیم از هیجان را می‌آفرید و چشم‌ها و گوش‌ها را بدون وقفه آن چنان میبهوت خود می‌نمود که تماشاگران قادر به چشم‌بردن از او نبودند و در محور توجهات بود.

از جهت ظاهری، در آن سالیان، کلاپتن هرازگاهی به گونه‌های متفاوت پیرایش و نوع پوشش خود را تغییر می‌داد، تا آنجا که با گذشت سالها، تصاویر او متفاوت جلوه می‌کرد.^۵ در «یارد بردز» موهایش بسیار کوتاه و البسه‌ی شیک ایتالیایی بر تن داشت، در گروه جان مایال با موهای کمی بلند و نامرتب ملبس به تی‌شرتهایی که دانشجویان هنرستان می‌پوشیدند، بود. در گروه کرم، موهایی بلند با خط ریش‌هایی که از طرفین تا نزدیک چانه‌اش امتداد داشت و لباس‌های اسپرت مدل سالهای ۶۸-۶۹ دیده می‌شد. از جهت فکر و احساس، آنچه کلاپتن در طی چهل و چند سال گذشته انجام داده، عکس‌العملی بوده علیه مواردی که به آنها اشاره خواهیم نمود. ضربه‌ی روانی که با از هم پاشیدن کرم به آن مبتلا شد، گروهی که موجب اعتبار و منزلت جهانی وی گردید از ذهن او بیرون نمی‌رفت.

نخستین واکنش او، خفه کردن غرش گیتار گیبسون توسط آمپلی‌فایر مارشال بود که آوای ظریف و گام‌های پایین گیتار فندر استرانوکستر^۶ را جایگزین نمود، عملی که مورد پسند بسیاری از هواداران او قرار نگرفت. شنونده‌ی باهوش قادر است از تغییر لحن شعر و آهنگ، احساس و احوال مجری را درک کند و به خود انتقال دهد.^۷ مورد دیگر که گریبانگیر او شد، ناکامی‌اش در عشق به «پتی بوید» بود. پتی بوید مانکنی بود جذاب که ازدواج با «جرج هاریسون» را به زندگی با کلاپتن ترجیح داد.^۸ کلاپتن شعر آهنگ «لیلا» را از خمسه‌ی نظامی گنجوی شاعر ایرانی که یکی از بخش‌های آن داستان لیلی و مجنون است و در آن معبود (لیلی) برخلاف خواسته‌اش با دیگری ازدواج می‌کند و سرنوشت آنها به مرگ غم‌انگیز عاشق و معشوق منتهی می‌شود و سپس به هم ملحق شدن در زندگی بعد از مرگ، الهام گرفت و سرود.

کلاپتن در پی علاج نابسامانی‌های زندگی هنری‌اش دو راه حل در پیش گرفت، اول تغییر نوع موسیقی و دوم اعتیاد، نزدیکانش به درستی فهمیده بودند که وی در سوی تاریک زندگی گام برمی‌دارد. خود کلاپتن بعدها (در زندگینامه‌اش) اقرار می‌کند که آن دوران درحالی‌که شرایط برایش گیج‌کننده بود، خودشناسی را جست‌وجو می‌کرد.



گروه سه نفره‌ی کرم



چهار دهه‌ی اخیر توسط خود وی ساخته شده‌اند، ناشی از شکنندگی شرایط انسانی در وی بوده‌اند: «لیلا» در ارتباط با ضربه‌ی عاطفی حاصل از عشق او به «پتی بوید» و دیگری «اشکها در بهشت» در آندوه مرگ دلخراش پسرش «کانر»^۱. آهنگ اخیر، در موسیقی فیلم «شتاب» گنجانیده شده بود و هر دو آهنگ را کلاپتن در کنسرت «MTV unplugged» که به نواختن آهنگها توسط گیتار آکوستیک اختصاص دارد، با مهارت تمام اجرا نمود. سومین اثر ستایش‌برانگیز کلاپتن «تو امشب فوق‌العاده‌ای» همانند آهنگ «خانم قرمزپوش» از «کریس دی‌برگ» حاوی چنان احساس و گرایش نهفته و در عین حال تیره‌ای است که هر شنونده را متأثر می‌سازد. دهه‌ی هفتاد، سالهای رشد فزاینده موسیقی راک در سطوح گسترده و در صنعت صفحه‌پرکنی بود. با شروع این دهه، کلاپتن ارتباط دوستانه‌ای با «مادی واترز» (Muddy Waters) موسیقی‌دانی که آثارش الهام‌بخش وی بوده است، برقرار کرد. واترز در کنسرت‌های کلاپتن، همراه بود و این اطمینان را به او می‌داد که بلوز همواره یک منبع هنرمندانه و معتبر خواهد ماند. این گفته‌ی واترز، در شرایطی که صفحات و بلیت کنسرت‌های کلاپتن از فروش رضایت‌بخشی برخوردار بود، برای وی حکم یک فراخوان معنوی را داشت و موجب گردید تا او هرگز ذوق هنری و منبع الهام خود نسبت به بلوز را دست کم نگیرد و از فراگیر شدن موسیقی راک نهراسد. تأثیر این توصیه زمانی بیشتر شد که کلاپتن، پس از مدتی سکوت در سال ۷۴ آلبوم «۱۶۴ Boulevard Ocean» را انتشار داد با آهنگهایی چون «I Shot the Sheriff» و «Let it grow» که نمایانگر اعتماد به نفس وی در سبک مورد علاقه‌اش می‌باشد. سبک و سیاق کلاپتن

آهنگهای عاشقانه» از هم پاشید و از آن به بعد کلاپتن راه خود را به تنهایی در پیش گرفت. پیامد متغیر شدن سبک کلاپتن، طرفداران او را با دو نوع طرز تلقی متضاد، به دو دسته تقسیم کرد. دسته‌ی اول آنهایی بودند که همچنان وفاداری خود را به او حفظ کردند و دسته‌ی دوم آنهایی که با بسته شدن کارنامه‌ی کرم، رفلکس منفی نشان دادند و چندان رغبتی به کارهای بعدی او نداشتند. بخش اعظم کارهای کلاپتن در سالهای هفتاد و پس از آن، ساده و به دور از زیرشاخه‌های انشعابی راک و اغلب بلوز بوده‌اند. شاید بتوان گفت که در آن میان، بالاترین سن و سال هم مزید بر علت بوده است. او زحمت چندانی برای ساختن آهنگهایی که در صدر بنشینند به خود نمی‌داد و بدون تردید بهترین تراک در آلبومهای تکنوازی‌اش به دور از گرایش مردم‌پسند بهره‌گیری از آهنگهای خوب و امتحان‌پس‌داده‌ی مشاهیر موسیقی بود. به عنوان مثال در آلبومی با نام «Just one night» برگرفته از یکی از کنسرت‌های وی، آهنگ صدرنشین آلبوم «کوبیدن در بهشت»^۲ بود که از ساخته‌های ماندگار «باب دیلان» محسوب می‌شود و کلاپتن، در تمام کنسرت‌هایش آن را اجرا کرده و می‌کند. آهنگ دیگری با نام «من به کلانتر شلیک کردم» که قبلاً توسط «باب مارلی» موسیقی‌دان برجسته‌ی جامائیکایی ضبط شده بود را اجرا نمود که مورد استقبال هواداران آمریکایی‌اش واقع شد. دو تراک دیگر با نامهای «کوکین» و «بعد از نیمه‌شب» هر دو ساخته و اجرا شده توسط «J.J. Cale» را کلاپتن در همان سالهای هفتاد سرآهنگ آلبوم‌هایش قرار داد و آهنگهایی که متعلق به شخص خودش بود، فیلرهای صفحاتش را تشکیل می‌دادند. به درستی می‌توان گفت که دو آهنگ از سه اثر ستایش‌شده‌ی کلاپتن که در

جدا از این مسائل، به دلیل خوشرویی، رفاقت و جاذبه‌های شخصی از سوی همکارانش به شدت حمایت می‌شد و با گروههایی که هم‌نوازی می‌کرد، اعضای آنان را به راحتی متقاعد می‌کرد که خواسته‌هایش را اجرا کنند و چقدر در حفظ این گونه ارتباطات تبحر داشت.

به هر حال برگردیم به موضوع مورد بحث، بسیاری از طرفداران کلاپتن در واپسین سالهای هفتاد به تدریج از آلبوم‌های تازه او فاصله گرفتند و برای دیدن کنسرت‌های او نمی‌رفتند، این دسته از مخاطبان در حسرت دوران سپری‌شده‌ی سالهای ۶۶ تا ۷۰ او بودند، اما ظاهراً این قضیه برای وی چندان اهمیت نداشت و او به راه خود تاکنون ادامه داده و بارها گفته است: «من یک گیتاریست بلوز هستم و همیشه خواهم بود». مورد دیگر، درگیری روانی او با خودش و استعمال مواد مخدر بود که گذشته از هزینه‌ی عمده‌اش، توان جنب و جوش را از او می‌گرفت. سرانجام با یک روش الکترودرمانی بعد از دو سال از اعتیاد دست کشید. این روش، به تازگی ابداع شده بود و بعدها بسیاری دیگر از معتادان با این طریق معالجه شدند.

بسیاری از طرفدارانش، روند موسیقایی او را بعد از گروه کرم باری به هر جهت دنبال می‌کردند. «بیلایند فیث» از خاکسترهای باقیمانده از کرم به وجود آمد و با همکاری یکی از چهره‌های محبوب «استیو وین وود» شکل گرفت، اما عمر ماندگاری این گروه با وجود انتشار یک آلبوم، یک کنسرت آزاد در هاید پارک لندن و یک تور-کنسرت سراسری در ایالات متحده به یک سال نرسید. گام بعدی کلاپتن در گروه «درک و دومینوس» بود که در مقام خواننده، نوازنده‌ی گیتار و آهنگساز موفق به ساختن آهنگ و سرودن ترانه‌ی «لیلا» یکی از شاهکارهای زندگی‌اش گردید. این گروه هم بعد از انتشار تنها یک آلبوم با عنوان «لیلا و سایر

الهام بخش میلیونها هنرآموز در سراسر جهان گردید، هنرآموزانی که تعدادی از آنها امروزه در دنیای موزیک نامی آشنا دارند و از شهرت و ثروت برخوردار شده‌اند. یکی از اینها «ادوارد ون هلن» (Edward Van Halen) است که گیتارنوازان، با نام وی آشنا هستند، او درباره‌ی تأثیرپذیری اش (در ماهنامه‌ی کلاسیک راک شماره‌ی ۱۳۶) چنین می‌گوید: در آلبومهای «fire wheels of» و «Goodbye» که به صورت زنده ضبط شده، صدای گیتار کلاپتن کاملاً طبیعی است. من که در آن زمان پول کافی برای خریدن جعبه‌ی فاز و پدال «و و» نداشتم، همین مورد برایم الهام بخش بود. گیتارم را به آمیلی وصل کردم و ولوم را روی یازده قرار دادم ... من در زندگی هرگز درس گیتار نگرفتم، آنچه یاد گرفتم از گوش دادن به صفحات اریک کلاپتن بود.

در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ و سال ۲۰۰۰ کلاپتن یک اقدام بشردوستانه نمود. او با گردآوری نوازندگان چیره‌دست بلوز، کنسرت بزرگی با عنوان «فستیوال گیتار کراس رود» تدارک دید و خود در رأس امور قرار گرفت. آنچه از فروش بلیتهای این جشنواره و فروش سی.دی‌های صوتی و تصویری آن عاید شد، در جهت بهبود معنادان مواد مخدر در کلینیک آنتی‌گوا اختصاص یافت.

کلاپتن که اکنون میانسالی را پشت سرگذارده است، کاملاً روی خوش به رقبای سابق و همکارانش نشان می‌دهد. او با یکی از اساتید بلوز دلتای می‌سی‌سی‌پی، بی.بی‌کینگ آلبومی با عنوان «Riding With The King» را در سال ۲۰۰۰ به اتفاق خواننده اجرا نمودند که مورد تحسین منتقدان موسیقی واقع شد. در سال ۲۰۰۲ و در یک اقدام خیرخواهانه‌ی دیگر، مصادف با یکمین سالگرد مرگ دوست قدیمی اش «جرج هاریسون» یک همایش بزرگ هنری با شرکت صمیمی‌ترین دوستان جرج در رویال آلبرت هال برپا نمود و عواید آن را به نفع کودکان بی‌سرپرست اختصاص داد.

به دنبال شایعات مکرر، در سال ۲۰۰۵ گروه سه نفره‌ی کریم را با فراخوان دو همکار سابقش به طور موقت تشکیل داد و در همان سالنی که سی و شش سال قبل با مردم وداع کرده بود، یعنی رویال آلبرت هال لندن چهار شب از دوم تا ششم ماه مه بهترین آهنگهای کریم را اجرا کردند. جاذبه‌ی نوستالژیک این گردهمایی منجر به برگزاری کنسرتهای آنان در خاک آمریکا نیز گردید. بعد از سال ۹۳ که گروه در سالن مشاهیر راک اندرول، برنامه اجرا کرده بود؛ تا تاریخ فوق، گردهمایی دیگری به اتفاق هم نداشتند.

عنوان کوتاه و مختصر «Clapton» که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد، در کاتالوگ کارهای او از لحاظی

حائز اهمیت است، زیرا از جهت ریتم و ملودی آلبومی با موتیفهای شاد را عرضه کرده است. شاید بتوان این‌گونه برآورد نمود در شرایطی که سنش به هفتاد نزدیک می‌شود، آخرین درس بلوز را آموخته است. اینکه مقصود از نواختن ساز صرفاً سردادن نواهای غم‌انگیز و اندوهبار نیست، بلکه لازم است موسیقی‌دان با گذر از قلبهای شکسته به سمت دیگر موسیقی که تفنن و شادمانی را موجب می‌شود، برسد. به هر حال در این روزگار آشفته که بخش عمده‌ای از موسیقی رسانه‌های تجاری غرب را اصوات بی‌محتوا برای مخاطبان نوجوان پوشش داده است، آثار ارزشمند موسیقی‌دانان صاحب سبک همچون کلاپتن از گذشته تاکنون شأن و منزلت خود را حفظ کرده است. در این دوره از زمان که پرچمداران اصیل بلوز از دنیا رفته‌اند، کلاپتن چنین می‌گوید: برافراشته نگه‌داشتن این پرچم برای من افتخار است. من یک گیتاریست بلوز هستم و تا زنده‌ام خواهم ماند.

«چارلز شارموری» (Charles Shaar Murray) نویسنده‌ی انگلیسی، مقاله‌ای درباره‌ی اریک

کلاپتن که اکنون میانسالی را پشت سرگذارده است، کاملاً روی خوش به رقبای سابق و همکارانش نشان می‌دهد

کلاپتن را با این جملات به پایان می‌رساند: من دنیا را گشته‌ام، در نود کشور متفاوت با هنرمندان همراهی کرده و ناظر بر کنسرت‌های آنان بوده‌ام. با افراد بی‌شماری آشنا شده‌ام حتی با رؤسای جمهور و شاهان، اما هرگز مردی مهربان‌تر و بزرگوarter از دوستم اریک کلاپتن ندیده‌ام. شاید من عمری بس طولانی داشته باشم اما امیلوارم تو (کلاپتن) حداقل یک روز بیش از من زنده بمانی، زیرا متنفرم از اینکه من زنده باشم و تو رفته باشی.

نکاتی خواندنی درباره‌ی اریک کلاپتن:

* طبق گزارش مجله‌ی انگلیسی Q در سال ۹۸، کلاپتن در جدول ثروتمندترین ستارگان راک، رده‌ی دهم را داشت و ثروت او بالغ بر ۷۵ میلیون پوند استرلینگ می‌شد.

* در فهرست بهترین نوازندگان گیتار به انتخاب نویسندگان نشریه‌ی معتبر رولینگ استون، نامش در مقام چهارمین گیتاریست بلوز و پنجاه و سومین گیتاریست راک اندرول جای دارد. ضمناً در نظرسنجی مجله‌ی «Total Guitar» برای بهترین‌های جنوب شرقی انگلستان (۲۰۰۱) در

میان دوازده نوازنده‌ی گیتار انتخاب شده، مقام نخست را به دست آورد.

* از آهنگهای کلاپتن در بسیاری از فیلمهای سینمایی و تلویزیونی استفاده شده است و موسیقی آشنای سریال تلویزیونی «لبه‌ی تاریکی» نیز از آن او است. آهنگهای فیلم «شتاب» (Rush)، «مخمصه» (Heat) و «اسلحه‌ی مرکبار ۴» (با همکاری مایکل کامن) موفق‌ترین موسیقی‌های سینمایی او هستند.

* در سال ۱۹۸۷ جایزه‌ی مخصوص صنایع گرامافون بریتانیا به خاطر خدمات قابل توجه‌اش به دنیای موسیقی به وی اعطا شد.

* در سال ۹۵ عنوان مقام عالی‌رتبه امپراطوری بریتانیا و در ۲۰۰۳ به رتبه‌ی (C.B.E) به خاطر خدماتش به دنیای موسیقی از جانب ملکه‌ی انگلیس به وی تقدیم شد.

* گیتارهای انتخابی اش فندر استراتوکستر و گیسون لس پل استاندارد می‌باشد.

بیست شاهکار ماندگار از اریک کلاپتن

این آهنگها به انتخاب «جو پری» (Joe Perry)، «تونی آیومی» (Tony Iommi)، «آلکس بوناماسا» (Joe Bonamassa)، «آلکس لایفسان» (Alex Lifeson) و تعدادی از نویسندگان نشریات موسیقی به طور مشترک برگزیده شده‌اند. این افراد برای دوستداران موسیقی کاملاً آشنا و نیازی به معرفی ندارند. هر یک از آنها با سوابق طولانی در رشته‌ی موسیقی و نواختن گیتار، از چهره‌های شاخص راک و بلوز به شمار می‌آیند.

۱. تقاطع (Crossroads): ۱۹۶۸

«استیو لوکاتر» (از گروه Toto): به نظر من عالی‌ترین قطعه‌ی تکنوازی توسط گیتار در این آهنگ نواخته می‌شود. چهار رکن اصلی موسیقی یعنی آهنگ، شعر، تنظیم، صدا و البته احساس در خواندن، همه چیز در این آهنگ در حد کمال است.

کلاپتن گیتاریستی بود که قبل از «هندریکس» در من تأثیرگذار بود. در کتابی می‌خوانم که او می‌گفت: «از شیوه‌ی نوازندگان بلوز تقلید می‌کنم»، این درست، اما ما هم از شیوه‌ی نواختن اریک تقلید می‌کنیم. یادم می‌آید که وقتی دوره‌ی متوسطه را در دبیرستان می‌گذراندم، در خانه‌ی یکی از همکلاسی‌هایم آلبوم «Fresh Cream» را شنیدم و میخکوب شدم، زیرا با تمام صفحاتی که قبلاً شنیده بودم تفاوت داشت و فوراً کنجکاو شدم که بدانم نوازنده‌اش کیست. آن دوران با زمان حال متفاوت بود. برای یادگرفتن گیتار می‌بایست سوزن گرامافون را روی صفحه بگذاریم و به دفعات به صدای سازی که از بلندگوهای گرم پخش می‌شد، گوش دهیم. گیتارزدن کلاپتن انگیزه‌ای به من داد تا عشق گیتار در من نفوذ کند



گروه بیتلز



هستند. خطرناک است که بتوان در سبک و سیاق او، رقابت کرد.

۶. لایلا (Layla): ۱۹۷۰

«نومل مارتین» (نویسنده‌ی Techniques Guitar) اولین مرتبه لایلا را از رادیو شنیدم و با خودم گفتم «عجب...؟!». نمی‌دانستم آهنگ مال کیست. دیوار صوتی گیتار مرا اسیر کرده بود. بعدها فهمیدم که کار کلپتن است. گو اینکه نوازنده‌ی دوم گیتار در این آهنگ «دوان آلمن» (Duane Allman) است که اسلاید گیتار می‌زند، گیراترین ملودی-آورد و شعری بسیار زیبا محتوای آن است. آهنگ در وصف «پتی بوید» است و بی‌سبب نبود که این خانم بعد از متار که با جرج به همسری کلپتن درآمد.

۷. کوکین (Cocaine): ۱۹۷۷

استیفن لاسان: بی‌شبهت به تکخال کریم «تقاطع» که با تغییراتی از روسیون اصلی آن توسط رابرت جانسون، اجرای جدید شده بود، «کوکین» کاملاً مشابه اورجینال آنکه توسط «چی‌چی کیل» (JJ Cale) اجرا شد، می‌باشد. امتیاز اجرای کلپتن در این است که وی توانسته است احساس و روح بیشتری به موسیقی بدمد و لذا هر شنونده‌ای اجرای کلپتن را ترجیح می‌دهد و از تراکهای مورد علاقه همه‌ی دوستداران او به شمار می‌آید. ملودی میانی آهنگ شاید بهترین برداشت کلپتن نباشد، با این حال از مسحورکنندگی آن نمی‌کاهد.

۸. Steppin' out: ۱۹۶۶

«تونی آیومی»: من کلپتن را از هنگام آمدنش در گروه «Blues Breakers» می‌شناختم. در آن ایام موسیقی محدود بود و گروه‌هایی امثال «Shadows» در زمین بازی موسیقی بودند. Blues Breakers چیزی کاملاً تازه را با خود آوردند. وقتی اریک از گروه مذکور به کریم نقل مکان کرد، سلیقه‌ی شخصی خودش را در گروه به

الهام‌بخش من بوده‌اند. با آنکه اعضای آن گروه فقط سه نفر بود، چه جنب و جوشی در اجرای آهنگها نمودار بود. من کریم را الگو قرار دادم و به همین دلیل است که گروه من (Rush) با شرکت سه عضو شکل گرفت و همان روند را ما هم دنبال کرده‌ایم.

۴. در جاده‌ی پیش رو (on up the Road Further): ۱۹۷۸

«استیفن لاسان»: در مستند «مارتین اسکورسبزی» (کارگردان)، «آخرین والس» (The last waltz) که اختصاص به کنسرت خداحافظی گروه «The Band» دارد، هنگام اجرای آهنگ فوق، گیتار کلپتن از بند گردنی آن جدا می‌شود، در شرایطی که وی ملودی میانی آهنگ را در حال نواختن بود. «رابی رابرتسون» بدون معطلی و فی‌البداهه برای جایگزین کردن بخش میانی آهنگ، شروع به نواختن می‌کند و کلپتن با خونسردی شروع به بستن بند گیتار می‌کند. در اینجا هم بار دیگر جمعیت با فریادهای خود، او را «کنددست» خطاب می‌کنند. حتی اگر این کنسرت، یک مسابقه بود، مسلماً یک برنده داشت و آنهم اریک بود.

۵. قاشق (Spoonful): ۱۹۶۸

«استیفن دیل پتیت» (نوازنده‌ی گیتار): وقتی نوجوان بودم و درس گیتار را می‌گرفتم، یکی از همسایه‌ها آلبومی از کریم را برایم آورد، در دو آهنگ «I'm so glad» و «Spoonful»، تأثیر گیتار کلپتن مانند ضربات پتک روی یک سندان بزرگ است. من به تازگی از وی راجع به نحوه‌ی نواختنش در آن دو آهنگ سؤال کردم، اما او چیزی به یاد نمی‌آورد. برای گیتاریستی مثل من کارهای آن دوران، شگفت‌انگیز بود، درحالی‌که برای او پیش پا افتاده. بلوز، او را طلسم کرده است و تکنیکی را که او استفاده می‌کند فقط مختص خود اوست. آثارش انقلابی موسیقایی و خلاقانه

و سعی کنم تا همانند او بتوانم بنوازم. عده‌ای از مردم با بی‌انصافی درباره‌ی کارهای تکنوازی کلپتن اظهارنظر می‌کنند. منظورم قضاوت نادرست روزنامه‌نگارهاست. چه انتظار دیگری از نوازنده‌ای که این همه سال با تلاش فراوان، این همه آثار هنرمندانه ضبط کرده می‌توان داشت؟ قضاوت این نظریه‌پردازان برای اریک و ما طرفدارانش اصلاً اهمیت ندارد.

۲. نشانه (Badge): ۱۹۶۹

«استیفن لاسان» (نویسنده‌ی ماهنامه‌ی Guitar Total): این آهنگ از پیوستن دو بخش تشکیل شده است و همانند یک سرمشق نمونه‌ای است از پیکربندی موزون در موسیقی. زمانی جاذبه‌ی موسیقی در آن به اوج می‌رسد که اریک شروع به نواختن ملودی اصلی می‌کند. به عقیده‌ی من عالی‌ترین لحظات هنری کلپتن در این آهنگ شنیده می‌شود و کاملاً بدون نقص است. به نظر می‌آید که این آهنگ بعد از ساخته شدن و قبل از اینکه در کنسرت گروه ضبط شود، مدت‌ها در استودیو روی آن تمرین شده باشد. گیرایی‌اش در مخاطب آنچنان قوی است که حتی شنیدن مکرر آن ذره‌ای از لطف آن نمی‌کاهد.

۳. آفتاب عشق تو (Sunshine of your love):

۱۹۶۷

«آلکس لایف‌سان» (از گروه Rush): من بدون چون و چرا از دوستداران کلپتن بوده و هستم. وقتی در گروه کریم بود، کارهایش متفاوت، تازه و آهنگهایی که نوشته می‌شد، منحصر به خودشان و بی‌نظیر بود. البته سبک و سیاق گروه، بلوز بود. ولی ساختار آهنگها به سبکهای دیگر هم رخنه می‌کرد و با آنچه از سایرین شنیده می‌شد بقایت متفاوت بود. با آنکه سایر آهنگهای گروه را دوست داشتم، «آفتاب عشق تو» برایم فوق‌العاده مهیج بود. تکنوازی کلپتن در این اثر شگفت‌انگیز است. کارهای اخیر او را دنبال نکرده‌ام، اما آثار کریم

کار گرفت که به نظر من ایده‌ی بزرگی بود. من هنوز آهنگ بدون کلام (Stepping out) را دوست دارم و می‌دانم بسیاری از گیتاریستهای نامدار از این آهنگ کپی‌برداری می‌کنند.

۹. آیا هرگز زنی را دوست داشته‌ای؟ (a woman Have you ever loved): ۱۹۷۵

«آلی براون» (موسیقی‌دان): بیشترین دوستانم در مدرسه به بخشهای موسیقی «رادیو یک» گوش می‌دادند و وقتی از کلاپتن چیزی پخش می‌شد فوراً به خودم می‌گفتم موسیقی مورد علاقه‌ی والدینم در حال پخش است. اکنون می‌فهمم چه احساسی آنان نسبت به وی داشته‌اند، چون که حالا خود من مُسن‌تر شده‌ام و موسیقی را بهتر درک می‌کنم. با آهنگ مورد نظرم «آیا هرگز...» از آلبوم «E.C. was here» مجنون کارهای او شدم. عاشق کوک گیتار استراتوکسترش و فاصله بین نُتها و نحوه‌ی تحریر کلمات در اشعار این آهنگ هستم عواملی که در پیکربندی هر آهنگ نقش موثری ایفا می‌کنند.

۱۰. حضور خدا (Presence of the lord): ۱۹۶۹
استیفن لاسان: ساختار نامتعارف این آهنگ را می‌توان رشد اعتماد به نفس کلاپتن در توانایی‌اش به آهنگسازی دانست. شروع آن همانند عاشقانه‌های سبک سول (Soul) است که با ارگ و پیانو هم‌نوازی می‌شود (تا اینجا آهنگ، هیچ سنخیتی با کارهای کریم شنیده نمی‌شود) تا اینکه در میانه‌های آن آوای و wah wah) گیتار کلاپتن ناگهان صدای بقیه‌ی سازها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و سپس انعکاس ضربات طبل به دنبال گیتار از پشت سر شنیده می‌شود و پدال زیر پای کلاپتن با سایر اصوات هم گام می‌شود. در بخشهای فاصله‌دار آکورد را کلاپتن با مهارت تغییر می‌دهد و در پایان به بخش اول رجوع می‌کند.

۱۱. امروز مجبور به گریه شدم (to Cry Today Had): ۱۹۶۹
استیفن لاسان: در زمان تشکیل «بلانید فیث» (Blind Faith)، کلاپتن گیتار گیسون را کنار گذاشت و به جای آن از فندر استفاده کرد. در کنسرت ۱۹۶۹ کریم در هاید پارک لندن، اریک با گیتاری می‌نواخت که بدنه‌اش از مدل Telecaster و گردن آن استراکستر از چوب افرا بود و صدایی کاملاً استثنائی از گیتار خارج می‌شد. به نظر من در آهنگ مورد بحث همان گیتار استفاده شده است.

۱۲. wee wee hours: ۱۹۷۸
«فیلیپ سپس» (Philip Sayace - موسیقی‌دان): آهنگ انتخابی من در میان آثار کلاپتن همین است. درست مثل اینکه صفحه‌ی مورد علاقه‌تان را از کتابی که خیلی دوست دارید

انتخاب کنید. این آهنگ را کلاپتن در فیلم موزیکال «هیل هیل راک اند رول» که با شرکت تعدادی دیگر از مشاهیر موسیقی ساخته شده بود، با فروتنی روی صحنه‌ی تئاتر فاکس اجرا نمود. قبل از اینکه آهنگ به پایان برسد، «چاک بری» (Chuck Berry) که یکی دیگر از موسیقی‌دانان مجری است، از کلاپتن می‌خواهد که سلولوی دوم را در آهنگ بزند. اجرا به اندازه‌ای صاف و شفاف است که صدای انگشتان کلاپتن را می‌توان شنید.

۱۳. چرا عشق چنین غمناک است (to be so sad why does love got): ۱۹۷۰
استیفن لاسان: کلاپتن این آهنگ را در ایامی که عاشق پتی بوید بود، به اتفاق یکی دیگر از اعضای گروه «Dominoes»، «بابی وایت لاک» نوشت، به همین لحاظ آندوه در سراسر آهنگ حاکم است اما از نظر ارزش، اریک به آنسوی ریشه‌های بلوز رخنه کرده است، از آن بداهه‌نوازیهایی که وی همیشه در آستین دارد.

۱۴. نمی‌دانم چرا (I don't know why): ۱۹۷۰

بدون تردید کلاپتن در مقام یک نوازنده‌ی ممتاز گیتار برای همیشه جایگاهش در لابلای صفحات تاریخچه‌ی موسیقی محفوظ است

«ریچ رابینسون» (Rich Rabinson - نوازنده‌ی گیتار): در شهر آتلانتا که من زندگی می‌کردم، برای هندریکس و کلاپتن مردم به یک میزان احترام قائل بودند. من کارهای کلاپتن را دوست داشتم و حتی به آهنگهای معمولی و ساده‌اش عشق می‌ورزیدم. او در مقام آهنگساز و خواننده کارهایش برای من شگفت‌انگیز است. از آنجاکه در گروه خودم، آهنگساز هستم، این بخش از موسیقی واجد اهمیت خاصی برای شخص من است. از دیدگاه من، ارزشمندترین لحظات آثار کلاپتن، با گروه «Derek and the Dominoes» بود و از آن گروه، تراک «نمی‌دانم چرا» را شاهکار می‌دانم و پدیده تلقی می‌کنم، موردی که در کار موسیقی‌دانان امروز بسیار نادر است.

۱۵. داستان اولیس شجاع (of Brave Ulysses Tale): ۱۹۶۷

«جیسون سیدول» (Jason Sidwell) - نویسنده و منتقد موسیقی در نشریات گیتار تکنیک و توتال گیتار): در این آهنگ که مثل «White Room» دیگر آهنگ کریم با آکورد سنگین گیتار شروع

می‌شود، کلاپتن برای نخستین بار از و wah wah Pedal) پدال (wah wah Pedal) که تازه به بازار آمده و وی آن را در نیویورک خریده بود، استفاده می‌کند. اریک اثبات کرد که پدال و، چه نقش مهمی برای دوستداران موسیقی راک دارد. جیمی هندریکس هم از این وسیله در آثارش استفاده می‌کرد، ولی اصواتی را که اریک به وسیله‌ی آن خلق می‌کرد، حیرت‌انگیز بود.

۱۶. کارهای بیهوده (much monkey Business Too): ۱۹۶۴

«جو پری» (Joe Perry - نوازنده‌ی گیتار): یادم می‌آید تمام کسانی که می‌خواستند درس گیتار بگیرند، صفحه‌ی «John Mayall and ...» را مرتب روی گرامافون می‌گذاشتند و به نحوه‌ی گیتارزدن کلاپتن با دقت گوش می‌دادند. من هم تعدادی از آهنگهای آن آلبوم را توانستم یاد بگیرم. اما آهنگ منتخب من در اینجا، Too much یکی از آهنگهای کلاپتن در گروه یارد بردز است که سرمنشأ بسیاری از آهنگهای گروه خودم (Aerosmith) بوده‌اند. تکنوازیهای کلاپتن در این مجموعه‌ی یارد بردز، کم‌نظیر است و اضافه‌کنم که آلبوم مورد نظر هنگام کنسرت ضبط شده نه در استودیو.

۱۷. بعد از نیمه‌شب (After midnight): اجراهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۸

استیفن لاسان: «بعد از نیمه‌شب» را کلاپتن براساس اجرای اصلی آن توسط J.J. Cale کاور کرده است. دو اجرا از این آهنگ توسط وی پخش شده است، اولی در سال ۷۰ در آلبوم رسمی‌اش و دومی در اواخر دهه‌ی هشتاد برای یک آگهی تجارتي. اگر با دقت به هر دو اجرا گوش بدهید، متوجه می‌شوید که اجرای اول تا چه میزان در قالب آثار دهه‌ی هفتادی است و اجرای دوم را چگونه با حال و هوای موسیقی در سالهای پایانی هشتاد وفق داده است. بی‌جهت نیست که او را خدای گیتار لقب داده‌اند.

۱۸. پنج سال طولانی (Five long years): ۱۹۹۴

«دنی برایانت» (Danny Bryant - موسیقی‌دان): لحظه‌ای که آلبوم «از گهواره» به گوشم رسید، نام کلاپتن در حافظه‌ام کلیک شد. آلبومی است که در آن آهنگهای بلوز دیگران را کاور کرده است، از جمله عنوان مورد بحث که در مقایسه با نمونه‌ی اصلی آن توسط «بادی گای» باورنکردنی است. گو اینکه آهنگی بسیار ساده و از اسلوهای سرراست «bar blues» است، وقتی به گوشتان می‌رسد، احساس می‌کنید گیتار در حال گریه کردن است. آنهایی که در مهارت کلاپتن لحظه‌ای تردید می‌کنند، بهتر است به این آهنگ گوش دهند.

۱۹. کوبیدن در بهشت (on Heavens' door): ۱۹۶۷



بی. بی کینگ و کلپتن



Knocking): ۱۹۷۵

استیفن لاسان: این آهنگ توسط باب دیلن ساخته شده، کلپتن آن را در سبک رگی (Reggae) بازسازی و کاور کرده و یک شاهکار بی چون و چرا از آب درآمده است. همان حس و حالی را که دیلن در اشعارش به آن اشاره می‌کند، کلپتن با سردادن آوای گیتارش بیان کرده است. شنونده احساس می‌کند، گیتار در حال ناله و گریه کردن است.

۲۰. سفر به تنهایی (Traveling alone)

استیفن لاسان: اولین آهنگ آخرین آلبوم کلپتن در ۴/۴ بدون تمویض اکورد، که در آن، بافت ریتم و ملودی، شنونده را جادو می‌کند، به علاوه آراژمان استثنایی آن یک چیز را به اثبات می‌رساند، اینکه کلپتن فقط به چند نت ساده نیاز دارد تا حواس شما را بی‌اختیار به سمت موسیقی‌اش جلب نماید.

دیدگاه:

در سی و پنجمین دوره‌ی جوایز موسیقی گرمی

کلپتن شش جایزه برای تک‌آهنگ «اشکها در بهشت» از آلبوم «unplugged» دریافت کرد. این آلبوم در لیست دویست آهنگ برتر نشریه‌ی بیلبورد به مقام اول رسید و ده میلیون کپی از آن در آمریکا به فروش رفت و همچنین جایزه‌ی بهترین موزیک ویدیوی MTV در سال ۱۹۹۲ به همین مجموعه‌ی unplugged کلپتن تعلق گرفت. اگر به اسامی آهنگهای انتخابی توسط صاحب‌نظران دقت کنیم، پی می‌بریم که کلپتن تا پایان سال ۱۹۷۰ با همان محدود آلبومهایی که با گروههای متفاوت ضبط کرد، صاحب چنان شهرت فراگیری شد. ضمناً کمتر اشاره‌ای به آهنگهای متعددی در بقیه‌ی آلبومشان می‌شود. او در بسیاری از گفته‌ها و گفت‌وگوهایش به این نکته اشاره می‌کند که «مردم هنوز مرا به عنوان عضوی از گروه کرم می‌شناسند و به من احترام می‌گذارند»، در صورتی که به مجموعه‌های مختلفی که دربرگیرنده‌ی گلچین آهنگهای اوست توجه کنیم، اسامی آهنگها تا اوایل سالهای هفتاد را شامل می‌شوند و از سال ۷۶ تاکنون، تعداد

بهترینهایش حتی نیمی از حجم یک سی.دی صوتی را پر نمی‌کند. [به نظر نگارنده آلبوم زائر (Pilgrim (۱۹۹۸ از آلبومهای خوب کلپتن است و آهنگ زیبای «چشمان پدر من» (My Father's eyes) در آن آلبوم که کلیپ ویدیویی آن هم به کرات پخش شده از آثار فراموش‌نشده‌ی اوست که نامی در میان بیست آهنگ برگزیده، از آن برده نشد و باز اینجانب وقتی با دوستانم راجع به کلپتن صحبت می‌کنم، می‌گویند که ما سالهاست به سمت کارهای تازه‌ی او نرفته‌ایم]. از سویی دگر نباید جانب انصاف را رعایت نکرد، چراکه یک اصل مسلم در دنیای هنر حکم فرماست، اینکه یک موسیقی‌دان (آهنگساز، نوازنده، خواننده) نمی‌تواند تا زنده است شاهکار خلق کند. خلق شاهکار در محدوده‌ی برهه‌ای از دوران فعالیت موسیقی‌دان جمع بوده است؛ اما از تمام حرف و نقلها که بگذریم، بدون تردید کلپتن در مقام یک نوازنده‌ی ممتاز گیتار برای همیشه جایگاهش در لابلای صفحات تاریخچه‌ی موسیقی محفوظ است.

پانویسها:

۱. در ضمن اجرای یکی از کنسرت‌های گروه یارد بردز، یکی از سیمهای گیتار کلپتن پاره می‌شود، او همانجا روی صحنه، سیم دیگری را چنان با خونسردی و آرامی جایگزین سیم پاره‌شده می‌کند که اعتراض جمعیت بلند می‌شود و با فریادهای شعارگونه او را کند دست (Slow hand) خطاب می‌کنند. این لقب روی کلپتن ماندگار شد و حتی یکی از آلبومهای دهه‌ی هفتاد وی همین عنوان را داراست.
۲. بعد از جدانشدن کلپتن از یاردبردز، دو گیتاریست شاخص یعنی «جف بک» (Jeff Beck) و «جیمی پیج» (Jimmy Page) یکی بعد از دیگری جانشین وی می‌شوند. کلپتن و بک مدت کوتاهی به اتفاق هم در یاردبردز هم گروه بودند.
۳. «رابریت جانسون»، سباهبوستی بود که او را سلطان بلوز دلتای می‌سی‌سی‌پی می‌نامیدند. تعدادی از زنده‌ترین نوازندگان گیتار از جمله اریک کلپتن، «گری مور» و «کیت ریچاردز» از آثار او الهام می‌گرفتند. از جانسون ۲۹ آهنگ در سالهای ۱۹۳۶ و ۳۷ ضبط شد که سرمنشأ آهنگهای بلوز و راک گردید. او پسر نامشروع یک مزرعه‌دار اهل نیویورکلان بود که

۴. سوپر گروه (Super group) در اصطلاحات موزیک به گروههایی گفته می‌شود که از اعضای نخبه‌ی گروه‌های پرطرفدار تشکیل شده باشند، مانند گروه مورد بحث Blind Faith.
۵. روش «جان لئون» بود که هرازگاهی با پیرایش و پوششی متفاوت ظاهر شود، او در سال ۶۷ با خط ریشهای بلند، سیبل و عینک شیشه‌گرد دیده می‌شد که همین شکل و شمایل در میان جوانان و افراد میانسال، مد روز شد. کلپتن این تغییر و تنوع ظاهری را از تون تقلید می‌کرد.
۶. صدای گیتار استراتوکاستر (Stratocaster) در سال ۱۹۵۱ شنیده شد. این گیتار معبود گیتاریستهای طراز اول «جیمی هندریکس»، «ریچی پلاک مور»، «جف بک» و ... اریک کلپتن بوده و به درستی می‌توان گفت که از نمادهای ماندگار موسیقی

۷. Bell Bottom Blues نمونه‌ای از آهنگهای ساده و رومانسیک کلپتن است که با استفاده از نت‌های پایین (گیتار استراتوکاستر). در آلبوم Layla خوانده و زده شده، آغاز فصل تازه‌ای از حیات موسیقایی اوست.
۸. بعد از یازده سال زندگی، جرج هاریسون ظاهراً به دلیل نازاری پتی بوید از او در سال ۷۸ جدا شد و یک سال بعد کلپتن با او ازدواج کرد. دو آهنگ «لیلا» و «توامشب فوق‌العاده‌ای» را کلپتن در وصف پتی بوید سرود، گو اینکه آن دو نیز پس از نه سال زندگی مشترک از یکدیگر جدا شدند.
۹. «کوئین در بهشت» (Knocking on heavens' door) از ساخته‌های جاودانی «باب دیلن» یکی از تراکهای موسیقی فیلم «پت گرت و بیلی کید» است. بسیاری از خوانندگان و گروهها این آهنگ را کاور کرده‌اند، از جمله Guns and Roses و لی اجرای کلپتن یکی از بهترینهاست.
۱۰. پسر پنج ساله‌اش کانر از «لوری دل سانتو» در سال ۹۱ از پنجره طبقه‌ی پنجاه و سوم آپارتمان مسکونی دوست لوری، در نیویورک سقوط کرده،

- می‌میرد. کلپتن پس از این حادثه، تا بیش از یک سال مبتلا به افسردگی شد و کلاً دست از کار کشید. «اشکها در بهشت» (Tears in heaven) را به یاد او سرود. اریک کلپتن: با شنیدن خبر مرگ پسر کانر (Coner)، عجیب است، هیچ احساسی به من دست نداد، ولی گیج و گنگ شده بودم و از هر آدمی دوری می‌کردم. در اندوه عزیز از دست‌رفته‌ها به اصلیت ایتالیایی‌ام شباهت داشتم، اما برای من که در انگلستان رشد کرده‌ام مانند مردم انگلیس، غم و قصه را در درون خودمان مهار می‌کنیم و آن را بروز نمی‌دهیم. تظاهر می‌کنیم به اینکه همه چیز درست است، درحالی که درون ما داستان دیگری است. (نقل از هفته‌نامه‌ی فرهنگی رولینگ استون شماره‌ی ۶۱۵، مورخ اکتبر ۹۱)
۱۱. «چارلز شار موری» متولد ۱۹۵۱ یکی از روزنامه‌نگاران و منتقدان صاحب‌نام انگلستان در رشته‌ی موسیقی است که فعالیتش در سالهای هفتاد با نشریه‌ی معروف NME شروع کرد. او نویسنده‌ی مقالات و کتابهای متعدد درباره‌ی مشاهیر برجسته‌ی موسیقی راک و پاپ بوده و در بسیاری از کنسرتها با آنان همراه بوده است.